

تطبیق نمادها در دو اسطوره نارنج و ترنج و آزیریس

زهرا یزدان پناه*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱/۲۵

آسیه قوامی**

تاریخ پذیرش: ۹۱/۷/۲۰

چکیده

ادبیات و قصه‌های عامیانه می‌تواند ترکیبی از عناصر مذهبی یا اسطوره‌ای داشته باشد که به مسائل روزمره زندگی توجه نشان می‌دهد. مقاله حاضر در پی بررسی مقابله‌ای و تطبیقی داستان کهن «نارنج و ترنج» ایرانی در دو نسخه روایی لارستان و الموت قزوین با اسطوره «آزیریس مصری» با محوریت خدایان نباتی به صورت قهرمانان داستان، و نمادها در هر سه داستان است. برجسته‌ترین نتایجی که از این پژوهش قابل توجه است عبارت‌اند از چگونگی زایش، مرگ و رستاخیز قهرمانان داستان، تجلی خدایان نباتی در گیاهان و باور به جاودانگی روح و در نهایت اهمیت پوشش گیاهی به‌ویژه درخت سدر (کنار) در اسطوره عامیانه لارستانی و اسطوره آزیریس مصری.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، ادبیات عامیانه، نارنج و ترنج، آزیریس، درخت کنار، نماد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لارستان (مربی).

Zahrayazdanpanah1978@yahoo.com

** عضو هیأت علمی گروه دروس عمومی و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لارستان (مربی).

Asieh.Ghavami@gmail.com

نویسنده مسؤول: زهرا یزدان پناه

مقدمه

ادبیات عامیانه از افسانه‌ها، موسیقی، تاریخ شفاهی، ضرب المثل‌ها، لطیفه‌ها، باورها، داستان‌های جن و پری، رسوم و سنت‌ها تشکیل شده است، که گوشه‌هایی از فرهنگ مردم می‌باشد. ادبیات عامیانه هم‌چنین رشته‌ای از رسوم است که از طریق آن ژانرهای گویا و معنی‌دار منتقل می‌شوند. در کاربرد عملی، پیوستاری میان ادبیات عامیانه و اسطوره‌شناسی وجود دارد. ادبیات عامیانه به منظور مطالعه به چهار قسمت تقسیم شده است: اشیاء دست‌ساز، فرهنگ شفاهی قابل توصیف و قابل انتقال، فرهنگ، و رفتار (آیین‌ها). این قسمت‌ها ماهیتی جدا ندارند بلکه یک موضوع می‌تواند در بیش‌تر از یک قسمت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در واقع این چهار قسمت هم‌پوشانی دارند، و یکدیگر را کاملاً پوشش می‌دهند.

فرهنگ عوام را می‌توان به دو بخش دانش‌های عوامانه و هنرهای عوامانه تقسیم کرد. وجود اشعار و ترانه‌های محلی دلیلی بر وجود ادب محلی در کنار ادب رسمی است، که شعر و نثر دو بخش مهم ادب عوام را تشکیل می‌دهد. تصنیف‌ها، دوستی‌ها، معرکه‌گیری، نقالی، رقص، پرده‌داری، نقاشی، آیین‌ها، داستان و نمایش مظاهر ادب عامه هستند که باید حفظ گردد (محجوب، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۵).

ادبیات عامیانه می‌تواند شامل عناصر اسطوره‌ای یا مذهبی باشد. به همان اندازه خود را معطوف به مسائل و رسوم دنیوی و پیش‌افتاده روزمره کند. ادبیات عامیانه دائماً اموری اسرارآمیز و مرموز و کاربردی را در یک بسته روایی به هم می‌تند. ادبیات عامیانه و اسطوره‌شناسی در ارتباطی تنگاتنگ با هم‌اند، زیرا تصور بر این است که هر داستان استعاری که به باورهای غالب زمان خود تعلق ندارد از موقعیتی که باورهای غالب دارند برخوردار نیستند. در همین راستا هم افسانه و اسطوره، و هم ادبیات عامیانه واژگانی هستند برای روایت‌های استعاری که ارتباط چندانی با ساختارهای باوری غالب ندارند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در آن سوی قضیه ادبیات عامیانه به درستی یک روایت استعاری را توصیف می‌کند که هیچ مضمون مذهبی و مقدسی ندارند. این داستان‌های عامیانه ممکن است از بستر مذهبی پدیدار شوند یا نشوند. در هر حال در ادبیات عامیانه رگه‌هایی هم از موضوعات اخلاقی و هم موضوعات روان‌شناسانه یافت می‌شود، در حالی که اسطوره‌ها و قصه‌های عامیانه از ارزش‌های سرگرم‌کننده نیز برخوردارند. اما همه این جنبه‌ها به ذات روایت‌گر(نقال)، روش‌های بیان روایت(نقل کردن)، سن شنوندگان و در آخر محیط اجرا بستگی دارد.

کارشناسان ادبیات عامیانه به طور کلی بر تفسیرهای جهانی روایت‌ها پافشاری می‌کنند، و نسخه‌های شفاهی روایات را در محیط ویژه خود داستان تجزیه و تحلیل می‌کنند تا بر اساس منابع چاپ شده که اغلب تعصب نویسنده یا ناشر در آن دخالت داشته است. در حقیقت قصه‌های عامیانه تعبیری است که برای نسخه‌های متفاوت روایت‌های سنتی به کار برده می‌شود. روایت‌های داستانی به نظر می‌رسد که بخشی از فرهنگ جهانی است که در بیش‌تر جامعه‌های بشری مشترک می‌باشد. حتی شکلی که قصه‌های عامیانه به خود می‌گیرند در حد قابل توجهی از فرهنگی به فرهنگ دیگر مشابه است. مطالعات تطبیقی موضوعات، مضمون‌ها، و روش‌های روایت در نشان دادن این رابطه‌ها بسیار موفق عمل کرده‌اند. هم‌چنین این نکته در خور توجه است که داستان شفاهی قابلیت نقل شدن برای هر فردی را داراست. قصه‌ها مضمون یا موضوعی مشابه در بستر روایی خود دارند، ولی با تغییراتی قابل توجه و شاخ و برگ که به آن‌ها توسط راویان و نقالان داده شده نقل می‌شوند. این تغییرات بر اساس نوع باور، طبیعت جغرافیایی مثل پوشش‌های گیاهی و جانوری و نوع زندگی مردم آن منطقه ایجاد شده است.

پس می‌توان چنین ادعا کرد که هیچ قصه‌ای بدون به تصویر کشاندن پوشش گیاهی منطقه رویداد قصه روایت و نقل نشده است. حتی در بعضی از اسطوره‌ها منشأ تولد

نخستین انسان‌ها گیاهان معرفی شده‌اند. بهترین نمونه نحوه پیدایش و متولد شدن نخستین زن و مرد از دیدگاه اسطوره‌شناسی ایرانی است، که در آنجا مشی و مشیانه به صورت ساقه ریواسی که یک ساق و پانزده برگ داشت از زمین رویدند (کریستن سن، ۱۳۶۸، ج ۲: ۶). در این راستا می‌توان به تولد سلامان یکی دیگر از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران اشاره کرد که از گیاهی به نام مهرگیاه زاده شد (فرضی پور، ۱۳۹۰: ۳۲ به نقل از امین، ۱۳۸۵).

در بعضی از افسانه‌ها و اسطوره‌ها نیز انسان بعد از مرگش به شکل گیاهی در می‌آید و به حیات خود در این دنیا یا دنیای پس از مرگ ادامه می‌دهد. در اسطوره‌های ایرانی معروف‌ترین اسطوره مربوط به سیاوش است که پس از مرگ تبدیل به درخت پرسیا ووشان می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۵۸). در ادبیات و اسطوره‌های دیگر ملل می‌توان به رویدن گل بنفشه از خون آتیس در ادبیات یونان اشاره کرد (گریمال، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۲۸). هم‌چنین می‌توان به رویدن لاله نعمانی از خون آدونی در فنیقیه که جزء اساطیر بین‌النهرین است اشاره کرد (بهار، ۱۳۷۳: ۴۷-۴۶). از این دست نمونه‌ها در ادبیات اسطوره‌ای ایران و جهان بسیارند. در اسلام نیز پوشش گیاهی و درخت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ مانند اهمیت درخت نخل و گندم، تذکر میوه ممنوعه در قرآن کریم که باعث راندن آدم از بهشت شد، سرسبز شدن درخت نخل برای حضرت مریم (س) هنگام تولد حضرت عیسی (ع)، و قسم خوردن خداوند به درختان تین و زیتون و قداست درخت سدر که در قرآن از آن یاد شده است: ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ﴾: «بهشتیان در زیر سدر بی خار آرمیده‌اند» (واقعه / ۲۸).

در این راستا پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، که همه آن‌ها بر محور مقایسه اسطوره‌های ملی ایرانی مثل اسطوره سیاوش خدای نباتی ایران با اسطوره‌های سایر ملل همانند آتیس خدای نباتی یونان، و آزیریس خدای کشت و زرع مصر؛ و باید گفت کم‌تر پژوهشی در صدد بررسی تطبیقی اسطوره‌های عامیانه ایران به‌خصوص

اسطوره‌های محلی و خرده فرهنگ برآمده است. به منظور جلوگیری از فراموشی اسطوره‌ها به‌خصوص اسطوره‌های عامیانه که در شهرهای مختلف ایران مبتنی بر نظام اجتماعی و فرهنگی ساختاری متناسب با آن شهر به خود گرفته است، بررسی اسطوره عامیانه «نارج و ترنج» لارستانی و الموتی با اسطوره ملی مصر «آزی‌ریس» مورد توجه پژوهشگران این مقاله قرار گرفته است. ناگفته نماند که محوریت نوشتار حاضر نمادهای گیاهی و خدایان نباتی است.

۱. چگونگی نقل داستان‌ها

قصه «نارج و ترنج» یکی از داستان‌های عامیانه است که در مناطق مختلف ایران به شیوه‌های گوناگون روایت می‌شود. برای اولین بار صبحی مهتدی در کتاب «افسانه‌های کهن ایرانی» (قصه‌های صبحی) این داستان را نقل می‌کند (مهتدی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۶-۷۱). البته روایت انتخابی ما در پژوهشی میدانی در منطقه الموت قزوین به کوشش فاطمه محمودی گردآوری شده است.

در لارستان نیز داستان «نارج و ترنج» به شکل قصه درخت کنار از قدیم‌ترین ایام تا به امروز سینه به سینه نقل شده، که تاکنون به شکل مکتوب گردآوری نشده است. گرچه این داستان در اجزای فردی خود اندک تفاوتی با داستان ایرانی «نارج و ترنج» دارد اما روایتی جنوبی از این داستان محسوب می‌شود. نویسنده (زهره یزدان پناه) در دوران کودکی این داستان زیبا را از زبان مادربزرگ خود مرحوم عصمت حق‌شناس شنیده است. ناگفته نماند که در این نوشتار از روایت مردم منطقه استفاده شده است.

اسطوره «آزی‌ریس و آزی‌ریس مصری» نیز با مراجعه به سایت «اسطوره‌شناسی مصر» و بدون دخل و تصرف، مستقیماً از متن انگلیسی به زبان فارسی ترجمه شده است (www.egyptianmyth.net/osiris.htm). این داستان به شکل غیر منسجم در

کتاب اساطیر مصر، بخش خدایان ذیل اسامی /وزیریس و /یزیس و ست و حوروس آمده است (ایونس، ۱۳۷۵: ۹۷-۷۲).

۲. اهمیت درخت کنار در داستان‌های ایرانی و اسطوره مصری

در باور ایرانیان قدیم درخت به عنوان رکن و پایه هستی بود که رابط میان زمین و آسمان و ستون گیتی تلقی می‌شد. در ادوار کهن پیش از زرتشت درخت همواره به عنوان یکی از پدیده‌های مقدس ستایش می‌شده است. زیرا به قول بهار: «در باور مردم درختان قادرند باران بیاورند، خورشید را به درخشش وا دارند، گله را افزایش دهند و زنان را به بارداری و زایش یاری دهند و نذری را برآورده سازند» (بهار، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۳). در «اوستا» آسیب رساندن به درختان گناه محسوب می‌شود و در اسلام گرچه پرستش هر نوع درخت، بت و پندارهای خرافی منع شده است، اما خداوند در قرآن از بسیاری از درختان به نیکویی یاد می‌کند، و آن‌ها را نماد قدرت خود و نشانه‌ای برای تذکر رستاخیز معرفی می‌کند.

در فرهنگ اسلامی درخت نماد زندگی و معرفت و نعمت الهی است. پیامبر اسلام (ص) در شب معراج درخت سدره المنتهی را دید. در روایات اسلامی جبرئیل بر روی درخت سدره ساکن است.

اعتقاد مردم بدوی به سکونت ایزدان و ایزدبانوان، و یا وجود روان درگذشتگان در درخت است. مردم برای ستایش درختان سترگ در دوره اسلامی توجیهی تازه یافتند و برای آنکه ستایش ایشان بر خلاف سنت‌های اسلامی نباشد اغلب به این نتیجه رسیدند که پای این درختان بزرگ‌مرد یا فرد مقدسی را به خاک بسپارند (بهار، ۱۳۸۴: ۴۶ و ۴۷).

واژه «کنار» و «کَهْور» که درخت بومی دیگری در منطقه لارستان می‌باشد، متعلق به زبان اولیه بومیان نجد ایران است. کلماتی مانند «karag» «خرگ»، «konar» «کنار» و «jag» «جگ» متعلق به دوران پیش از مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران است، که علی‌رغم

آمیزش با مهاجران آریایی هم‌چنان در گویش بومیان این مناطق رواج دارد. در منطقه هرمزگان روستاها و مناطق زیادی به این اسم وجود دارد. جانام‌هایی مثل: کهورستان، کهوردان، کهورگ، کهوره، توکهور و کهورآباد.

بناکردن مکان‌های مقدس در کنار درختانی چون کُنار و کهور نمادی از تقدس و اعجازگری گیاه و نبات نزد بومیان منطقه لارستان و هرمزگان بوده است. آن‌ها ادامه حیات پس از مرگ را در هیأت باشنده‌ای (موجودی) نباتی می‌دیدند. باوری که هنوز هم ادامه دارد و از قبل آن انسان امروزی بر درخت کُنار یا کهور دخیل می‌بندد و سرسبزی آن را ادامه حیات متوفی و روانی و شادی روح او می‌داند. برگ و اجزای آن را درمانگر و استعانت به آن را چاره‌ساز مشکلات جسمی و روحی خود می‌انگارد (پوربلیغی، ۱۳۹۱: بر گرفته از تارنمای اداره کل منابع طبیعی و آبخیزداری استان هرمزگان www.Hormozgan.frw.org).

مردم داراب اعتقاد دارند: *اسکندر ذوالقرنین* برای یافتن آب حیات به سیر و سیاحت پرداخت، و بعد از یافتنش آن را در مشک می‌ریزد که با خود به قصر ببرد و با آداب و تشریفات خاص از آن بنوشد. در بین راه زیر درخت کناری می‌آرمد و مشک را به شاخه‌ای می‌آویزد. کلاغ‌ها به مشک نوک می‌زنند و تمام آب آن به پای درخت کنار می‌ریزد و درخت به خاطر نوشیدن آب حیات در بیابان‌های خشک بدون آب سرسبز و شاداب می‌ماند و همیشه زنده و ابدی است.

در لارستان نیز این اعتقاد به قداست درخت کنار وجود دارد. لذا شاخه درخت را قطع نمی‌کنند، و معتقدند اگر شاخه‌ای از آن را بشکنی درخت نفرین می‌کند یا گریه می‌کند و شیره مخصوصی که در هنگام قطع شاخه‌ها از درخت بر زمین می‌ریزد را اشک کُنار می‌دانند.

وجود پیر کُنارها و کُنارهای لک و پک در منطقه که مخصوص دخیل بستن مردم است، این نکته را یادآور می‌سازد که شاید در گذشته‌های دور پیش از اسلام کُنار یکی

از خدایان گیاهی منطقه لارستان بوده است. که احتمالاً مورد پرستش و قبله نیازخواهی و حاجت مردمان بوده است.

همراهی افسانه‌های گنار در منطقه لارستان با دختران زیبا و اثیری و هم‌چنین ظهور زنان زیباروی غیبی در باور و خیال مردم منطقه این گمان را تقویت می‌کند که: گنار یکی از ایزدبانوها و خدای مؤنث گیاهی در منطقه لارستان بوده، که در دوران تسلط دین زرتشتی و اسلام کم‌کم قدرت الوهیت خود را از دست داده و به توتمی مقدس و درختی بهشتی و درمانگر تبدیل شده است. اما افسانه‌ها و آیین‌هایی که پیرامون این اسطوره و خدای گیاهی در طول اعصار شکل گرفته بود هم‌چنان سینه به سینه نقل شده و با شاخ و برگ و دخل و تصرف‌های زرتشتی و اسلامی به دنیای امروز ما رسیده است.

در اسطوره مصری «ایزیس و آزیزیس» نیز نقش درخت سدر قابل ملاحظه می‌باشد. جعبه‌ای که جهت به دام انداختن آزیزیس آماده می‌شود از چوب درخت سدر می‌باشد. زیرا این درخت مقدس و گرانبها می‌باشد و به دستور سیت آن را از لبنان به مصر می‌آورند. در ادامه داستان درختی که بعداً این جعبه مقدس را در خود می‌پیچد و اطراف آن شاخ و برگ می‌تند نیز "tamarisk" نام دارد که در فارسی آن را درخت گز ترجمه کرده‌اند، ولی در مصر به درخت سدرشور یا "salt cedar" شهرت دارد (برگرفته شده از تار نما Wikipedia). این درخت که نمادی از حیات و زندگی جاودانی می‌باشد وظیفه نگهداری بدن آزیزیس را بر عهده می‌گیرد تا زمینه ساز رستاخیز و زندگی جاودان او در عالم ارواح باشد.

۳. وجوه افتراق و شباهت داستان‌ها مبتنی بر نمادپردازی

فرهنگ عامه می‌تواند نشانه‌هایی از عقاید و باورهای مختلف و گاه متفاوت و متناقض توده‌ها باشد. این تفاوت ناشی از آن است که فرهنگ عامه در طول تاریخ شکل می‌گیرد و در هر مقطع زمانی اجزایی به آن افزوده یا از آن کاسته می‌شود. در قلمرو ادبیات شفاهی بیش از هر حیثه دیگری از فرهنگ عامه امکان و زمینه ارائه و بسط آراء و عقاید گوناگون وجود دارد، به قول مهرداد بهار: «مردمان این سرزمین دست کم از زمان هخامنشیان از نوعی وحدت فرهنگی برخوردار بوده‌اند و در بسیاری از آیین‌های ملی، دینی و عقاید فولکوریک قومی با یکدیگر سهیم بوده‌اند» (بهار، ۱۳۸۴: ۹۵).

در دو داستان ایرانی «نارنج و ترنج» و داستان «درخت گُنار» با اسطوره مصری «آزیریس» شباهت‌ها و تفاوت‌هایی از دیدگاه‌های مختلف وجود دارد که در این جستار به آن پرداخته می‌شود.

۳-۱. نقش زن در سه داستان

زنان در اسطوره «آزیریس» نقش فعال و پویایی دارند؛ /یزیسی ایزدبانوی اسطوره است که خود نماد باروری می‌باشد و در مرگ و رستاخیز آزیریس نقش مؤثری دارد. ازدواج آزیریس با او موجب حسادت ست می‌شود. ست نقشه قتل آزیریس را می‌کشد و زمانی که /یزیسی از مرگ همسر خود آگاه می‌شود تمام کشور را زیر پا می‌گذارد و جسد او را در تنه درخت گزی می‌یابد، و او را برای لحظاتی به زندگی بر می‌گرداند و هوروس به دنیا می‌آید و آزیریس نیز با کمک او به آسمان می‌رود و به ایزدان آسمانی می‌پیوندد (ایونس، ۱۳۷۵: ۷۸).

اما در دو داستان عامیانه ایرانی به نقش سنتی زنان با توجه به نظام مردسالاری و یا پدرسالاری دوران کهن اشاره شده است، که زنان داستان عمده‌تاً نقش‌هایی چون مادر،

همسر، کدبانوی خانه، کلفت و یا معشوقه‌ای زیبارو دارند و این نقش‌ها به ندرت از حیطة بازتولید و زیبایی ظاهری تجاوز می‌کند. نگرش سنتی دیگری که زن مظهر صبر و سکوت و حتی نوعی انفعال در برابر ستم وارده شده بر او می‌باشد نیز در دو داستان ایرانی مشهود است.

درد دل کردن دختر «نارنج و ترنج» با سنگ صبور و اسب دست‌آموز، و هم‌چنین آوازخواندن دختر گُناز از پشت پرده و فاصله بین او و مردی که روی سخن دختر با اوست دلالت دارد بر القای فاصله بین زن و مرد، که زنان داستان برای شکستن سکوت و احقاق حق خویش حتی نمی‌توانند مستقیماً با مرد سخن بگویند.

به نظر می‌رسد داستان در دوران کهن و در زمان جوامع مادرمحوری ایران ساخته شده است، زیرا اسطوره گیاهی و خدای نباتی مؤنث است. ولی در دوران‌های بعد از عظمت این اسطوره‌های زنانه کاسته می‌شود، و با دخل و تصرف در صحنه‌های داستان به زنان انفعال‌پذیر و ضعیف و صبور تنزل می‌یابند.

۲-۳. زایش و مرگ و رستاخیز در هر سه داستان

شروع هر سه داستان با تولد و زایش می‌باشد. در داستان لارستانی به دنیا آمدن نوزادی که سال‌ها به خاطر او نذر و نیاز شده است و تولد دختر «نارنج و ترنج» نیز غیر معمول است که دختری زیبا از نارنج متولد می‌شود (مهتدی، ۱۳۸۵: ۷۶). هم‌چنین تولد آزریریس با هوشمندی و ایثارگری خدای ثوث است (ایونس، ۱۳۷۵: ۸۰). او که سومین خدای بزرگ عقل و دانش و جادو و یادگیری در مصر است تولدی غیر ممکن را امکان‌پذیر می‌سازد. این تولدها براءت استهلال و سرآغاز مناسب برای زایش داستانی پر فراز و نشیب می‌باشد.

دختر نارنج و ترنج تبدیل به درخت صندل و گهواره و خرده چوب می‌شود. در اسطوره لارستانی نیز دختر درخت کنار تبدیل به دو کبوتر و درخت چنار و گهواره و خرده چوب می‌شود که در هر مرحله روح دختر در آن جلوه می‌کند، و پسر پادشاه به

این‌ها دل می‌بندد و با آن‌ها انس می‌گیرد. تا اینکه در پایان داستان دخترها به شکل اصلی خود برگشته و حقیقت خود را ابراز می‌کنند.

در اسطوره «آزیس» نیز گرچه قهرمان داستان به شکل تابوت و ستون کاخ در می‌آید، اما با کمک / یزیس دوباره زنده می‌شود و به اصل خود که همان خدایان آسمانی است بر می‌گردد (ایونس، ۱۳۷۵: ۸۳).

۳-۳. تاثیر الگوهای اجتماعی و پوشش گیاهی در داستان‌ها

در دو داستان ایرانی هسته داستان یک‌سان می‌باشد ولی صحنه‌ها و حوادث فرعی داستان با الگوهای اجتماعی حاکم بر منطقه و پوشش گیاهی آن هماهنگ شده است. در داستان لارستانی سخن از درخت نارنج و ترنج نیست چون در منطقه لارستان به دلیل خشکی هوا و کمبود آب درخت نارنج و ترنج وجود ندارد و گیاه بومی و خودروی منطقه محسوب نمی‌شوند. تنها درختان مقاومی مانند درخت کنار و نخل و گز به شکل خودرو در صحراها و دامنه‌ها می‌رویند در حالی که در منطقه الموت قزوین هوای سرد و بارش فراوان رویدن چنین درختانی کاملاً طبیعی است.

کنیزکی که برای بیرون آوردن آب به بیرون از خانه و کنار چشمه می‌رود، یکی دیگر از الگوهای اجتماعی منطقه لارستان می‌باشد زیرا در قدیم لارستان پر از چشمه بوده است، و اغلب مردم آب مصرفی خود را از آنجا تهیه می‌کرده‌اند. در داستان «نارنج و ترنج» کنیزک برای شستن ظرف‌ها به کنار رودخانه می‌رود.

در اسطوره مصری نیز این نکته در خور توجه است که چون کشور مصر دارای آب و هوایی گرم می‌باشد درختان گز و نخل به شکل طبیعی و خودرو در آنجا فراوان است. اما ست هنگام ساختن جعبه، به نرم بودن و بی استفاده بودن درخت نخل اشاره می‌کند. او خواستار نادرترین و محکم‌ترین چوب‌ها یعنی چوب درخت سدر یا همان کنار می‌باشد که باید از لبنان آورده شود.

در داستان «درخت کنار» لارستانی نیز گرچه از قدیم لارستان دارای نخلستان‌های بزرگ و معروف می‌باشد از این درخت اسمی آورده نمی‌شود. زیرا چوب درخت نخل استحکام چندانی ندارد و برای ساخت اشیاء و وسایل چوبی اغلب از چوب درخت کنار یا گز استفاده می‌شود. بنابراین خدای نباتی در درخت مقاوم و سرسبز کنار پا به عرصه داستان می‌گذارد.

۳-۴. قهرمان و ضد قهرمان در سه داستان

در دو روایت داستان «نارنج و ترنج» قهرمان زن داستان مورد حسادت زن دیگری است که موقعیت اجتماعی نازلی دارد و ضد قهرمان در پی ربودن مقام و موقعیت مثبت قهرمان داستان است. در اسطوره مصری نیز ست که برادر تنی آزیریس می‌باشد به برادر خود حسد می‌ورزد، و با کشتن و حذف قهرمان در صدد به دست آوردن موقعیت و محبوبیت اجتماعی اوست.

در هر سه داستان قهرمان و ضد قهرمان هم جنس‌اند یعنی دو زن و دو مرد هستند، با این تفاوت که در داستان‌های ایرانی دو زن نسبت خویشاوندی ندارند و در دو طبقه کاملاً متضاد قرار گرفته‌اند ولی در اسطوره مصری قهرمان و ضد قهرمان از طبقه خدایان و هم‌شان می‌باشند و نسبت نزدیک برادری دارند، که می‌تواند نمایانگر نوعی تقرب و یک‌سانی شخصیت آن‌ها باشد.

در داستان «نارنج و ترنج» نیز شاید به شکل تمثیلی و نمادین این یک‌سانی را در دو چهره متضادی که کنیزک در خود می‌بیند شاهد می‌باشیم. کنیزک زشت‌رو با دیدن تصویر زیبای دختر کنار و دختر نارنج و ترنج خود را زیبا می‌پندارد که اشاره‌ای لطیف به ماهیت دوگانه انسان، و یا به تعبیر عارفان نفس حیوانی و نفس پاک رحمانی می‌باشد. انسان در درون خود روح زیبا و پاک الهی دارد که اصیل و پایدار است، و صورت

زشتی که از تماس با آرایش‌ها و آلودگی‌های دنیوی برای خود می‌سازد با آن اصل زیبا مطابقت نمی‌کند.

۳-۵. جاودانگی روح و جسم در سه داستان

در اسطوره مصری و داستان‌های ایرانی قهرمان داستان هیچ‌گاه نمی‌میرد و هر لحظه در قالبی نو ظهور می‌کند. زمانی که مرگ ظاهری او را در بر می‌گیرد باز در پوشش درخت به زندگی خود ادامه می‌دهد، و در پایان از تکه‌های درخت هم‌چنان زندگی جدیدی ظهور می‌کند.

این افسانه‌های نمادین واگویی‌ای از اعتقاد و باور سراینده‌گان آن به فناپذیری روح انسان و برتری و امتیاز او بر سایر موجودات است. تجسم دختر درخت کُنار به شکل دو پرنده و درخت چنار و گهواره و خار و خاشاکی که ریشه می‌زند و سرسبز می‌گردد، سلسله مراتب موجودات را که فلاسفه به آن اعتقاد دارند و مراحل تکاملی که مولانا به شکل زیبایی در «مثنوی» بر شمرده را به شنوندگان داستان‌ها القاء می‌کند:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شد	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم چستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم «کانا الیه راجعون»
(مولانا جلال الدین، ۱۳۶۰: ۵۷۶، دفتر سوم)	

تفاوت دیدگاهی که در دو داستان ایرانی با اسطوره مصری در این نکته می‌باشد که مصریان این فناپذیری را در جسم هم حفظ کرده، و در داستان بدن آزریریس به همان هیأت اولیه خودش باید حفظ گردد. اگر چه ست مجبور باشد چوب نادرترین درختان را فراهم کند و تابوت حتی با تبدیل شدن به ستون و پیچیده شدن در میان درخت گز

باز هم صورت ظاهری "آزیریس" را تغییر نمی دهد زیرا مصریان به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارند و حتی کالبد ظاهری انسان ها را برای ادامه حیات با شاهکارهای مومیایی خود حفظ می کردند ولی در اسطوره های ایرانی آن چه اهمیت دارد روح انسان است که پایدار می ماند و صورت و جسم فانی و زوال پذیر است، و در داستان های ایرانی هم ظاهر هر لحظه به شکل دیگری در می آید ولی روح دختر نارنج و ترنج در آن ها هویدا است.

۴. تجزیه و تحلیل نمادها در دو اسطوره

داستان «نارنج و ترنج» قزوینی و داستان «درخت گُنار» لارستانی قدمتی طولانی دارند، و از باورهای غیر مکتوب ایرانی هستند که به نظر می رسد تاریخچه آن ها به دوران پیش از اسلام می رسد؛ و داستان لارستانی با دلایلی که عرضه شد می تواند متعلق به بومیان نجد ایران قبل از ورود آریایی ها باشد. هم چنین اسطوره «آزیریس» متعلق به دوران قبل از اسلام و چهار هزار سال پیش از میلاد می باشد. گذشت قرون و اعصار اصالت اسطوره باورانه آن ها را رمزگونه و پیچیده و گاه خدشه دار نموده است و فقط روساخت داستان ها به نسل امروز رسیده است. در این بخش ضمن رمزگشایی نمادها به هم گونی ها و خویشکاری های مشترک خدایان گیاهی در این سه اسطوره پرداخته می شود.

۴-۱. تجلی خدایان نباتی در گیاهان

میرچا الیاده معتقد است که خدایان معروف نباتی غالباً به شکل درخت تصویر شده اند مانند «آتیس و کاج بن» و «آزیریس و درخت سدر» و آرتیمس در اسطوره یونانی که گاه به شکل درخت ظاهر می گردد (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۷۰).

اما پیوند این خدایان با طبیعت به یک شکل ظهور نیافته است. سیاوش در اسطوره کهن و رسمی ایران از جمله خدایانی است که از خون او گیاه سبز می‌شود. در «شاهنامه» به دستور /فراسیاب پادشاه توران سر از بدن او جدا می‌گردد و خون او در تشتی ریخته می‌شود و از خون او گیاه "پرسیاوشان" می‌روید:

به ساعت گیاهی بر آمد ز خون بدانجا که آن تشت کردن نگون
گیا را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسپاوشان
ز خاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد یکی سبز نرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او همی بوی مشک آمد از مهر او

(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۵۸)

آزی‌ریس که خدای نباتی و باروری مصر است در داستان به شکل درخت سدر تصویر شده است. او مانند سیاوش با طبیعت پیوند یافته است و /یزیس همسر او نیز الهه باروری مصر است. «یزیس گندم و جوی خودرو را کشف کرد و آزی‌ریس چگونگی کشت آن‌ها را به مردم آموخت. او نخستین کسی بود که میوه را از درخت چید. انگور را به عمل آورد و برای اشاعه کشاورزی حکومت مصر را به همسرش داد تا خود کشت محصولات را به مردم یاد بدهد» (ایونس، ۱۳۷۵: ۷۳). در پایان داستان /یزیس شوهرش را از تنه درخت گز یا سدرشور بر می‌گیرد که این امر سرشت گیاهی او را برجسته‌تر می‌کند (ایونس، ۱۳۷۵: ۷۷).

در دو داستان «نارنج و ترنج» فارسی و «دختر کنار» لارستانی نیز پیوند استوار الهه نباتی با گیاه دیده می‌شود: شاهزاده دختر نارنج و ترنج را از نارنج سوم بیرون می‌آورد، کنیزک زشتی بر او حسد می‌برد و او را می‌کشد و از خون او درخت صندل می‌روید که به دستور کنیزک تبدیل به گهواره می‌شود؛ اما خار و خاشاک باقی‌مانده از درخت که روی کوزه آب قرار می‌گیرد باز هم جوانه می‌زند و حیات تازه‌ای می‌یابد، و دختر نارنج و ترنج از آن بیرون می‌آید.

در داستان لارستانی نیز در اوایل داستان دختری زیبارو بر روی درخت کُناری که در جوار رودخانه روئیده نشسته است، و با حسادت کنیزک به قتل می‌رسد و از سر او دو قطره خون می‌چکد که تبدیل به دو کبوتر می‌شود. به دستور کنیزک کبوترها کشته می‌شوند و از خون آن‌ها درخت چناری سبز می‌شود که جلوه‌ای از درخت کُنار است و سایه‌اش آرام‌بخش لحظات تنهایی شاهزاده است.

اما کنیزک از این موضوع هم ناراضی است و دستور می‌دهد که درخت قطع شود و از چوب آن گهواره‌ای ساخته شود؛ و در پایان داستان از میان خار و خاشاک باقی‌مانده از درخت آن دختر زیبارو که خدای نباتی منطقه لارستان بوده ظاهر می‌گردد.

در لارستان درختان کُنار مقدسی هستند و اعتقاد عموم بر آن است که دخترانی در پای آن غیب شده‌اند و به کُنارهای هفت دختر یا چهل دختر موسوم هستند. ذهن اساطیری مردم لارستان اغلب در شب‌های تاریک دختری زیبا با گیسوانی بلند و چهره درخشان را مشاهده می‌کند که از یک گوشه درخت کنار ظاهر و در گوشه‌ای از شاخه‌های گسترده آن غایب می‌شود.

۲-۴. تقابل خدای نباتی با اسطوره‌های خشکسالی با محوریت حسادت

معمولاً هر خدای نباتی زوجی را در کنار خود دارد که گاه مادر، خواهر، معشوقه و یا همسر او می‌باشد. این زوج که خود نیز الهه باروری است زمینه مرگ خدای نباتی را فراهم می‌آورد و سپس با اشک و گریه و مویه‌های فراوان باعث رستاخیز خدای نباتی می‌شود. زیرا که مرگ و رستاخیز او نماد مرگ و حیات طبیعت یا آمدن زمستان و بهار است (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۹: ۵۲).

در داستان سیاوش، سودابه که خود الهه باروری است موجب مرگ سیاوش می‌شود و رستاخیز دوباره او در تولد کی خسرو می‌باشد. افراسیاب ازدهای خشکسالی است که کی خسرو مانند پدرش با او می‌جنگد و سرسبزی و طراوت را به ایران بر می‌گرداند.

در اسطوره آزیریس نیز خواهر و همسر او یعنی /یزیسی الهه باروری مصر است که در سامان دادن اوضاع کشور به او کمک می‌کند، و بعد از کشته شدن همسرش او را یافته و جسدش را از تنه گزی در می‌آورد و برای لحظاتی او را زنده کرده و با آمیزش با او هوروس متولد می‌شود، که هوروس رستاخیز دوباره آزیریس می‌باشد. او با ست‌اژدهای خشکسالی جنگید و شکستش داد و فرمانروایی مصر را به دست گرفت (ایونس، ۱۳۷۵: ۹۹ و ۸۶).

در اسطوره‌های محلی ایران نیز در کنار الهه باروری دختر نارنج و ترنج و دختر درخت کُنار کُنیزک زشت رو و بدطینتی قرار دارد که می‌توان گفت "نماد خشکسالی" است. زشتی صورت او، کشتن و قطع کردن درختان صندل و چنار، کشتن کبوتران و... نمایانگر اعمال تباه و ظلم و دشمنی‌اش با طراوت و سرسبزی می‌باشد.

حسادت و دشمنی او هم باعث کشته شدن الهه‌ها می‌شود و هم تناسخ آن‌ها که به نوعی تکامل تدریجی اسطوره است؛ و هم زندگی و حیات اسطوره را سبب می‌شود که در پایان به ازدواج با شاهزاده می‌انجامد و این نمادی از سرسبزی و جاودانگی و آرامش می‌باشد. در باور ایرانی مظلوم هیچ‌گاه نمی‌میرد و نابود نمی‌گردد بلکه به گونه‌ای دیگر و به صورت گیاه، زندگی خود را ادامه می‌دهد.

۳-۴. باورها و آیین‌های زاینده‌شده از اسطوره‌ها

«در گستره اساطیر جهان هر سال با فرارسیدن سال نو جشن و آیین باشکوهی در بزرگداشت خدای باروری برگزار می‌شد. معمولاً در این مراسم ابتدا مراسم سوگواری و سپس از شادی اینکه خدای باروری زنده شده، به شادی و پایکوبی می‌پرداختند و می‌پنداشتند که خدای باروری لطف خود را شامل حال آن‌ها خواهد کرد و آن سال محصول پر باری خواهند داشت» (بهار، ۱۳۷۶: ۴۲۸).

در ایران آیین مرگ و رستاخیز سیاوش با نوروز پیوند خورده و مراسم سووشون، تا این اواخر در فارس و بین کشاورزان جنوب از اعتبار و توجه خاصی برخوردار بود. «آیین مرگ و رستاخیز آزریریس نیز در مصر با فراعنه پیوند زده شده و تصور می‌شد که فراعنه از اعقاب آزریریس و هوروس هستند، و مستقیماً در باروری طبیعت مؤثرند و مصریان هر سال آیین مرگ و رستاخیز خدای نباتی را با نقش آفرینی گاوها برگزار می‌کردند که باعث برکت و باروری بیش‌تر آن سال باشد» (یونس، ۱۳۷۵: ۲۲۵).

گرچه به دلیل از بین رفتن روایت‌های شفاهی و مکتوب نشدن آن، و هم‌چنین مخدوش شدن صورت اصلی اسطوره‌ها در باورهای محلی تطبیق این خصیصه سوم دشوار به نظر می‌رسد، و آیین‌های مرگ و رستاخیز معروفی که شهرت ملی یا فرامنطقه‌ای داشته باشد در مورد اسطوره‌های محلی وجود ندارد. اما در لارستان به خاطر اهمیت و تقدس درخت کُنار مراسم و آیین خاصی پیرامون این درخت برگزار می‌شده است؛ لارستان قدیم به مناطقی از شهرهای لار، لامرد، بندر لنگه و بخش‌هایی از بندرعباس گفته می‌شد که دارای اشتراکات تاریخی و فرهنگی فراوانی می‌باشند. در این نواحی آداب و رسوم مشترکی دیده می‌شود. در لارستان بسیاری از درختان کهنسال کُنار آنقدر تقدس یافته‌اند که مردم منطقه به آن‌ها لقب "پیر کُنار" داده‌اند، و به آن‌ها پارچه‌های سبز و رنگارنگ می‌بندند، در جوار آن شمع روشن می‌کنند و از قطع آن‌ها خودداری می‌کنند.

بسیاری از امامزادگان در کنار درخت‌های کهن هم‌چون درخت‌های کنار در جنوب ایران قرار دارد. به برخی از این‌ها "پیر" خطاب می‌شود. پیر به مفهوم "مقدس" که ریشه مانوی دارد، و به گمان نویسنده شکلی از پئیریکا (parika) است که در فارسی به صورت پیر در می‌آید، و این‌ها در واقع ارواح درختان و چشمه‌ها هستند که شکل خیلی کهنه دینی است (بهار، ۱۳۷۶: ۳۱۵).

محل "کُنار زیارت" در ۱۳ کیلومتری غرب شهر گراش دارای درخت کهنسالی به قطر حدود سه متر می‌باشد، که در مجاورت آن بقعه‌ای ساخته شده و به "کُنار زیارت" معروف شده است. در سیروئیه حاجی آباد بندرعباس درخت دیگری به نام "کُنار شاه غیب" وجود دارد که کهنسال است و میوه‌های آن بی هسته می‌باشد و برای آن خاصیت شفادهندگی قائل هستند. در بوشهر هم در محله خواجه‌ها یک پیر کنار به نام "خواجه خضر" وجود دارد که مردم به ویژه در شب‌های جمعه به زیارت درخت می‌روند و از او کمک می‌طلبند.

«در شهرستان لار "کُنار امامزاده" از درختان معروف است که همه میوه یا برگ آن را متبرک می‌دانند، و حتی زنان باردار برای سلامتی نوزاد خود چند برگ آن را می‌خوردند و اعتقاد دارند که برگ کنار به شکل خال یا سایه آبی رنگ زیبا در بدن نوزادشان تجلی می‌یابد. در فرهنگ قدیم لارستان اگر نوزادی تا شش روز مداوم گریه می‌کرد برگ کُنار را در هاون می‌کوبیدند و آب آن را به نوزاد می‌خوراندند تا باعث آرامش روح نوزاد شود، و اگر هنگام غروب کودکی خوابیده باشد برگی از درخت کنار را بر سینه یا گهواره او می‌گذارند تا از او محافظت کند.

در چهاردهم آذر ماه هر سال فرزندان برای مادران تخم مرغ آب پز تهیه می‌کنند که به تخم مرغ تیر ماه مشهور است، و مادر برای سلامتی فرزندان آنها را می‌خورد و اگر نتواند تخم مرغها را بخورد باید به تعداد بچه‌هایش میوه کنار نارس بخورد» (وثوقی، ۱۳۸۰: ۴۳).

«از آنجا که رنگ سبز درخت نماد زندگی و خوشبختی است تزئین حجله عروس و داماد و سفره عقد با برگ کنار، و هم‌چنین پوشیدن لباس سبز بر آنها افزون بر معنای سلامتی و خوشبختی نماد جاودانگی و زندگی پایدار نیز می‌باشد. در هنگام رفتن مسافر در یک سینی آب و یک بشقاب آرد و یک کاسه سبز پر از آب و یک دسته برگ کنار می‌گذاشته‌اند که بعد از رفتن آرد را صدقه داده، و آب را پشت سر او می‌ریختند و برگ

سبز را به وابستگان مسافر که اظهار دل‌تنگی و گریه و زاری کرده می‌دادند که زنان آن را با موگیرهایی به گیسوان خود می‌زدند تا در فراق مسافر و یار سفر کرده آرامش یابند» (فرهادی، ۱۳۷۲: ۳۲۹).

در لارستان اعتقاد به ظهور دختران زیبا و پریانی از میان شاخ و برگ درختان کنار وجود دارد، که بسیاری از خانواده‌های قدیم در شب‌های چهارشنبه شمعی یا چراغی در زیر درخت می‌گذاشتند تا آن پری زودتر ظهور کند. اعتقاد عمومی بر آن است که در پای برخی درختان کنار جمعی از دختران مظلوم که با اعداد مقدس هم همراه هستند غیب شده‌اند.

از چوب کنار برای برکت بخشی در ابزار مشک زنی (کره‌گیری) استفاده می‌شود. میوه و برگ آن دارای خاصیت دارویی است و به برگ‌های خشک نرم شده آن سدر گفته می‌شود. این درخت بر ضرب‌المثل‌های لارستانی نیز سایه گسترده است. مثلاً در افواه مردم چنین آمده که «سایه بزرگون سایه گز و کنار»: یعنی سایه بزرگان مانند سایه درختان گز و کنار مستدام و پایدار می‌باشد.

نتیجه بحث

عمر قصه‌های عامیانه برابر با عمر پیدایش انسان روی زمین است. ادبیات و مطالعات تطبیقی اسطوره‌ها گوناگون ملل مختلف نشان داده است که بیشتر این اسطوره‌ها و قصه‌های عامیانه بستر و مضمونی مشترک دارند. این قصه‌ها در آغاز در قالبی شفاهی بیان می‌شدند که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل می‌شد تا باورها و رسوم آن قوم ماندگار شود. معمولاً نقلان و راویان اصل داستان را با نظام و الگوهای اجتماعی رایج آن دوره هماهنگ می‌کرده‌اند. این امر منجر به گوناگونی یک قصه در مناطق متفاوت یک کشور و دنیا شده است.

بنابراین دو قصه عامیانه در فرهنگ ایرانی و اسطوره مصری صحنه کارزار میان خوبی و بدی، پلیدی و پاکی است که با ساختار متنی تمام قصه‌های عامیانه جهان مطابقت می‌کند که در پایان پاکی و خوبی برنده نهایی می‌باشد. راویان و نقالان نیز در هر سه داستان از درختان (نارنج و ترنج، کُنار، درخت گز) به عنوان نمادی برای نمایش گذاشتن طبیعت پاک و الهی این قهرمانان سود جستند که در حقیقت در هر سه داستان قهرمانان خدایان نباتی محسوب می‌شوند.

برجسته‌ترین نتیجه‌ای که از بررسی تطبیقی این اسطوره‌ها می‌توان گرفت این است که قهرمانان در هر سه روایت خدایان نباتی هستند که با مرگی که حسد ضد قهرمان بر آنان رقم می‌زند، از صحنه زندگی محو نمی‌شوند و به صحنه حیات باز می‌گردند که برای بازگشت مجدد آن‌ها مراسمی برگزار می‌شده است. در اسطوره مصری آیین‌هایی که پیرامون مرگ آذیریس برگزار می‌شود مثل مراسمی با نقش آفرینی گاوها در اولین روز سال نو یا مراسم سووشون در سوگواری سیاوش که تا چند دهه پیش در قسمت‌های گوناگون ایران از جمله جنوب فارس برگزار می‌شد.

داستان «نارنج و ترنج» به خصوص نسخه روایی لارستانی آن که شباهت‌های فراوانی با روایت مصری دارد، سال‌هاست به دلیل بی‌مهری محققان به دست فراموشی سپرده شده است. هیچ سندی از برگزاری آیین‌ها بر جای نمانده مگر تقدس خود درخت کُنار در نزد مردمان منطقه لارستان که در بخش اهمیت درخت کُنار (سدر) در باورهای مردمی به آن اشاره شد.

کتابنامه

قرآن کریم

- الیاده، میرچا. ۱۳۷۲، رساله‌ای در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- ایونس، ورونیکا. ۱۳۷۵، اساطیر مصر، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۳، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: انتشارات فکر روز.
- بهار، مهرداد. ۱۳۸۴، از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه.
- بهار، مهرداد، ۱۳۷۶، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۶، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان بر اساس چاپ مسکو، چاپ چهارم، تهران: قطره.
- فرضی پور، داریوش. ۱۳۹۰، راهی به جهان راز: نگاهی به ماندگی‌ها و آمیختگی‌های اساطیر ایران، یونان، روم، چین و بین‌النهرین، قم: بوستان کتاب.
- کریستن سن، آرتور. ۱۳۶۸، نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایران، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، ج ۲، تهران: نشر نو.
- گریمال، پیر. ۱۳۶۷، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه احمد بهمنش، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- محبوب، محمدجعفر. ۱۳۷۸، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، چاپ چهارم، ج ۱ و ۲، تهران: نشر چشمه.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. ۱۳۷۲، مثنوی معنوی، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، دفتر سوم، چاپ سوم، تهران: زوار.
- مهتدی (صبحی)، فضل‌الله. ۱۳۸۵، قصه‌های صبحی (افسانه‌های کهن ایرانی)، چاپ چهارم، ج ۲، تهران: جامی.
- وثوقی، محمد باقر. ۱۳۸۰، لارستان، تهران: پژوهش‌های فرهنگی.

مقالات

- احمدی زاده، زهرا سادات. ۱۳۸۹، «جایگاه درخت کُنار در فرهنگ و باورهای عامیانه مردم لارستان»، قابل دسترسی در تارنما بنیاد بازشناسی لارستان کهن (حوزه مطالعات جنوب و خلیج فارس).

تطبیق نمادها در دو اسطوره نارنج و ترنج و آزیریس / ۱۵۱

رضایی دشت ارژنه، محمود. ۱۳۸۹، «بررسی تحلیلی تطبیقی سیاوش، آزیریس و آتیس»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد جیرفت، سال چهارم، شماره ۱۳.

فرهادی، مرتضی. ۱۳۷۲، «درختان مقدس و فرهنگ ایرانی». مجله آینده، سال نوزدهم، شماره ۶-۴.

